



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سیزدهمین مسئله از مسایل هفده‌گانه‌ای که مرحوم محقق در احکام مهر مطرح کردند فروع فراوانی را در بردارد، بخشی از آنها از اینجا شروع می‌شود که فرمودند: «الصداق یملک بالعقد علی أشهر الروایتین و لها التصرف فيه قبل القبض علی الأئمة فإذا طلق الزوج عاد الیه النصف و بقى للمرأة النصف فلو عفت عن مالها كان الجميع للزوج و کذا لو عفی الذی بیده عقدة النکاح»^۱ این بخشی از فروعاتی است که قرآن کریم در مسئله «صداق» مطرح کرد. جریان «صداق» از اینجا شروع می‌شود که آیا مهر به عقد ملک زوجه می‌شود یا مساس لازم است؟ اگر ملک حاصل می‌شود کل مهر با عقد حاصل می‌شود یا کمیت خاص دارد به نام بعض، «و علی التقديرین» که کل باشد یا بعض باشد کیفیت این ملک آیا مستقل است یا متزلزل باید بحث شود و اگر فراقی قبل از مساس حاصل شد در همه أنحاء چهارگانه حکم آن یکی است یا فرق می‌کند؟ «قد تقدّم» که فراق بین زوج و زوجه «تارةً بالطلاق» است، «أخرى بالفسخ» است و «أخرى بالإنفساخ الحقیقی» است «و هو الموت» یا انفساخ حکمی است «و هو الإرتداد» این اقسام چهارگانه فراق یک حکم دارند یا احکام آنها فرق می‌کند؟ اگر فرق می‌کند در چه چیزی فرق می‌کند؟ بخشی وسیعی از اینها را خود قرآن کریم مطرح کرده است و چون خود قرآن کریم مطرح کرده است تفصیل و تبیین

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۴.

خصوصیات آن به برکت اهل بیت است. از مجموع اینها چندتا فرع به دست می‌آید که مرحوم محقق آنها را اینجا ذکر کرده است.

فرع اول این است که اصلاً ملکیت صداق با عقد حاصل می‌شود یا نه؟ «فیه وجهان بل قولان»، لکن بزرگان تلاش و کوشش کردند که دو وجه را در تصویر ذکر بکنند ولی دو قول را به یک قول برگردانند. اینکه مرحوم محقق فرمود مهر و صداق با عقد ملک زوجه می‌شود «علی أشهر الروایتین»، فوراً صاحب جواهر و سایر شارحان آمدند «أشهر» را به «مشهور» تبدیل کردند بعد از «مشهور» به «نفی خلاف» پرداختند و بعد از «نفی خلاف» به «اجماع». این تطوری که مرحوم صاحب جواهر کرد فتی است نه برای اینکه اجماع درست کند بگوید سند اجماع است بلکه برای اینکه بگوید دلیلی که در این مسئله است «من القرآن و الروایة» این مخالف ندارد نه اینکه دلیل مسئله اجماع است چون اگر در مسئله هیچ دلیلی نباشد آن وقت اجماع سند می‌شود ولی اگر قاعده‌ای باشد آیه‌ای باشد روایتی باشد این اجماع معلوم می‌شود که فهم دیگران را هم تأیید می‌کند یعنی همگان برابر دلیل قرآنی یا روایی عمل کردند.

ابتکار صاحب جواهر این است که این اختلاف را به اتحاد برمی‌گرداند، یک؛ بعد می‌گوید این اتحاد مؤید یا مستند به دلیل است، دو؛ نه اینکه خود این اتحاد دلیل باشد. آنجایی که قاعده‌ای نیست آیه‌ای نیست روایتی نیست، اجماع حجت است؛ اما آنجا که یک آیه است احتمال می‌دهیم مجمعی به همان تمسک کرده باشند. اجتماع «محمّل المدرک» که اجماع تبعیدی نیست. این ابتکار را صاحب جواهر در اینجا اعمال کرده است.

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۰۷.

در جلسه قبل گذشت که «مشهور» بالاتر از «أشهر» است برای اینکه وقتی گفتند «علی الأشهر» یعنی دو قول است این قول مشهورتر است و قول مقابل مشهور است؛ اما اگر بگویند «أشهر» نیست بلکه «مشهور» است یعنی مقابل «شاذ» است لذا «مشهور» قوی‌تر از «أشهر» است، از این جهت است که در کتاب‌های فقهی می‌گویند «الأشهر بل المشهور»، وقتی گفتند «مشهور» چون «مشهور» مقابل «شاذ» است یعنی کسانی که قائل به این قول هستند بیش از آن کسانی هستند که قول مخالف دارند.

مرحوم صاحب جواهر به مشهور بودن هم بسنده نکرد، فرمود ما خلافی نداریم چون غیر از إسکافی از فقهای نامی کسی مخالفتی نکرده است. بعد از «نفی خلاف» فرمودند این ملحق به «اجماع» است، فرمودند اجماعی است، این بعید نیست که به «اجماع» ملحق بشود یعنی همگان از «نصوص» این‌طور فهمیدند.

منشأ اصلی آن چیست؟ یک قاعده است، ظاهر آیات قرآنی است و روایات؛ قاعده مخالف ندارد، آیه قرآنی هم نمی‌تواند مخالف داشته باشد اما روایات معارض دارد که باید آن معارض را با هم جمع کرد. قاعده این است که در معاوضات وقتی گفتند «بعثُ هذا بهذا» ثمن «بمجرد البیع» ملک بایع می‌شود چه اینکه مثنی «بمجرد البیع» ملک مشتری می‌شود. اینجا هم وقتی گفتند «أنکحت کذا بکذا» حق تمتع برای زوج «بالعقد» حاصل می‌شود «بالفعل»، مالکیت مهر هم برای زن «بالفعل» ثابت می‌شود این مقتضای قاعده است «أنکحت کذا بکذا علی المهر المعلوم» چنین است همان‌طوری که به مجرد عقد این زن محرم این مرد می‌شود و حق استمتاع برای او ثابت است، مهر هم ملک زن می‌شود و حق بهره‌برداری از این ملک ثابت می‌شود این مقتضای قاعده است.

آیه هم دارد که ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾^۱ چه وقت بدهید مشخص نیست، این درست است که نمی‌شود از این ﴿أَتُوا﴾ که امر است ما استفاده کنیم که چه وقت بدهیم اما این اضافه صداق به زن اضافه مملوک به مالک است، صداق و مهر مال او است، چه وقت مال او است؟ بعد از عقد که ملک او نمی‌شود بعد از عقد که کاری نشده است پس معلوم می‌شود به مجرد عقد ملک او می‌شود، فرمود: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾ اضافه صداق به زن یعنی ملک او را بدهید مثل اینکه بگویند مال زید را به زید بدهید، چه وقت صداق مال زن می‌شود؟ غیر از عقد عامل دیگری که نیست، چون غیر از عقد عامل دیگری نیست و آیه دارد که صداق زن را به زن بدهید از این ﴿أَتُوا﴾ نمی‌شود فهمید که چه وقت بدهید اما از اضافه صداق به زن می‌شود فهمید که صداق ملک زن است و سبب ملکیت هم که غیر از عقد چیز دیگری نیست. پس ظاهر آیه با این تحلیل دلالت دارد بر اینکه صداق به مجرد عقد ملک زن می‌شود.

اما روایات که بخشی از آنها خوانده شد و امروز هم قسمتی از آنها بازگو می‌شود این است که در بعضی از روایات دارد که اگر غنائی از این مهر پیدا شد این نساء مال زن است؛ اگر مهر مال زن نباشد اگر این گوسفندهایی که مهر زن قرار دادند ملک او نباشد برّه آن چگونه مال او می‌شود؟ غنائی که از مهر نشأت گرفت وقتی مال زن می‌شود که خود برّه مال او باشد. در آن روایت سؤال کردند به اینکه صد گوسفند را مهریه زن قرار دادند و این گوسفندها باردار شدند و برّه آوردند، از حضرت سؤال بکنند این برّه‌ها مال کیست؟ حضرت فرمود این گوسفندها وقتی که در اختیار زوج بودند اگر باردار شده بودند وقتی که تحویل به زن داده شد برّه‌هایی که آمدند اگر طلاق

۱. سوره نساء، آیه ۴.

قبل از مساس حاصل شد نصفی از این صد گوسفند و نصفی از این بره‌ها مال زوج است و نصف دیگر مال زوجه معلوم می‌شود خود آن گوسفندها ملک زن می‌شود که بره‌های آن ملک او می‌شود.^۱

پرسش: به مجرد عقد اگر ملکیت حاصل بشود در عقد فضولی هم باید این‌طوری باشد در حالی که این‌طوری نیست؟

پاسخ: در عقد فضولی هم هست اگر ما این را کاشف بدانیم همین‌طور است اما اگر ناقل بدانیم نمائات حرفی دیگر است فرق کشف و نقل همین است اگر کسی فضولاً بره‌ای را به دیگری فروخت و این شخص اجازه داد و اجازه کاشف بود یعنی از همان زمان عقد فضولی این ملکیت حاصل شد هر گونه نمائاتی که بشود مال مشتری می‌شود اگر ناقل بدانیم آن نمائاتی که در زمان اجازه حاصل شد مال این می‌شود آنجا هم حکم همین است.

بنابراین از اینکه حضرت فرمود بره‌های این گوسفند اگر زمانی که گوسفندان پیش زوج بودند باردار شدند نصف می‌شود و اگر نه کل این بره‌ها مال زوجه است معلوم می‌شود اصل مهر مال زوجه است.

در قبال این، روایات فراوانی است که دارد مهر با آمیزش ملک زن می‌شود اگر مهر با آمیزش ملک زن می‌شود و مورد استدلال اسکافی و امثال اسکافی اگر دیگری هم حرف او را بزند باشد، آن وقت می‌شود معارض؛ آن وقت آنکه گفتند ملک می‌شود یا بر تزلزل حمل می‌شود یا بر اینکه موقوف است حمل می‌شود و مانند آن.

حالا آن روایات را باید بررسی کرد ببینیم که جمع بین این دو طایفه از روایات همین است که «ما هو المعروف» بین فقها است یا آن است که جناب اسکافی گفته است؟ محور اصل این است اگر روایات دارد که مهر با آمیزش ملک زوجه می‌شود مقدم شد بر روایتی که دارد نمائات این مهر مال زوجه است آن وقت حرف اسکافی درست در

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۹۳؛ «باب حکم من تزوج علی غنم و رقیق فولدت عند الزوجة ثم طلقها قبل الدخول...».

می‌آید اما اگر توانستیم طبق شواهد داخلی ثابت کنیم که اینکه دارد مهر با مساس ملک می‌شود یعنی استقلال ملکیت نه اصل ملکیت آن وقت شواهد دیگر هم تأیید می‌کند و از طرفی هم این روایاتی که دارد مهر فقط با مساس ملک زوجه می‌شود، با موت چطور؟ با فسخ چطور؟ با انفساخ حکمی چطور؟ در همه آن موارد که می‌گویید ملک او است. اگر عقد کردند و قبل از مساس «أحدهما» مُردند، مسئله میراث حساب دیگر است کل واحد از دیگری ارث می‌برد هم زوج از زوجه ارث می‌برد چون مرد او است هم زوجه از زوج ارث می‌برد چون زن او است و ارث غیر از مهریه است و این زن دوتا سهم می‌برد: یک سهم مربوط به مهر است که مهر، دَین است و قبل از میراث باید به صاحب آن پرداخت بشود، دوم این است که این زن او بود و نساء هم حق ارث دارند و بعکس مرد هم از او ارث می‌برد. اگر چنانچه قبل از مساس مُرد زن مهریه را از باب دَین سهم می‌برد نه از باب ارث معلوم می‌شود که بدون مساس ملکیت حاصل می‌شود. در انفساخ حکمی که ارتداد باشد حکم خاص خودش را دارد. پس این روایاتی که می‌گوید مهر به وسیله مساس ملک زوجه می‌شود یعنی استقلال آن استقرار آن نه اصل ملکیت. این جمع‌بندی اجمالی است که حالا تفصیل آن با خواندن روایات باید حل بشود.

در وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۹۳ باب ۳۴ این مسئله نمائات مطرح است. پس مقتضای قاعده مشخص شد، ظاهر

آیه‌ای که دارد ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾ هم مشخص شد، می‌ماند این دلیل سوم که مسئله روایات است.

اولین روایتی که در باب ۳۴ نقل می‌کند آن است که مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ» که روایت معتبر است حالا بعضی‌ها تعبیر به «صحیح» هم کردند «عُبید بن زرارة» گفت من به عرض امام صادق (سلام الله علیه) رساندم «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى مِائَةِ شَاةٍ» مردی است که ازدواج کرده همسری گرفته مهریه او هم صد گوسفند است، «ثُمَّ سَاقَ إِلَيْهَا الْغَنَمَ»

این صد گوسفند را تحویل او داد، «ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» قبل از مساس او را طلاق داد طلاق قبل از مساس حاصل شد در حالی که تمام مهر را به زوجه داده بود، «وَقَدْ وَلَدَتِ الْعَنَمُ» این صد گوسفند آنهایی که ماده بودند به هر حال مادر شدند حکم اینجا چیست؟ اصل حکم را که ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ ... فَانْصَفُوا مَا فَرَضْتُمْ﴾^۱ برای «این زرارة» مشخص است عمده آن بره‌ها و غنایم منفصل است، تکلیف این غنایم چیست؟ «ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا» در حالی که «قَدْ وَلَدَتِ الْعَنَمُ» حکم چیست؟ ببینید گاهی آن خصوصیت‌های جزئی سؤال را ذکر نمی‌کنند چون از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال چیست. الآن این حرف «زرارة» که تقریباً یک خط است می‌شود چندتا فرع از آن در آورد ولی از جواب معلوم می‌شود که محور سؤال این است که این نمائات و این بره‌ها مال کیست. حضرت فرمود: «إِنْ كَانَتْ الْعَنَمُ حَمَلَتْ عِنْدَهُ رَجَعَ بِنِصْفِهَا وَنِصْفِ أَوْلَادِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَمْلُ عِنْدَهُ رَجَعَ بِنِصْفِهَا وَلَمْ يَرْجِعْ مِنَ الْأَوْلَادِ بَشْيْءٌ»^۲ از این جواب معلوم می‌شود که محور سؤال «عبید بن زرارة» این نمائات بود که این نمائات مال کیست؟ می‌دانست به اینکه طلاق قبل از مساس باعث استقرار نصف مهر است نه جمیع مهر، حالا نصف مهر را می‌خواهند بدهند نه تمام مهر این نمائات هم باید نصف بشود یا نه؟ حضرت فرمود وقتی این صد گوسفند را می‌داد این صد گوسفند آن ماده‌هایشان باردار بودند همان‌طوری که با بار رفتند با نتیجه باید برگردند، نصف این مهر با نصف این نمائات باید برگردد و اگر بی‌بار بودند وقتی که به زوجه داد آنجا باردار شدند در ملک او باردار شدند چرا به زوج برگردد؟! مهر همان صد گوسفند بود نصف صد گوسفند باید برگردد این صد گوسفند هم ملک او شد ملک طلق زوجه شد قبلاً هم گذشت که ملک مقید نیست طلق است از

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۹۳.

قبیل رهن نیست از قبیل وقف نیست که پای آن بسته باشد ملک آزاد است منتها ملک آزاد و ملک طلق گاهی مستقل است گاهی متزلزل در معرض زوال است این ملک طلق نمائاتش هم طلق است. پس اگر چنانچه این گوسفندها مال زوجه نمی شد چرا نمائاتش مال او باشد چون نماء تابع اصل است؟! این دلیل سوم است. پس یک قاعده است و یک آیه است و این روایت که ثابت می کند مهر «بتمامه» ملک زوجه می شود و نمائات متصل و منفصل هم مال او است حالا ببینیم معارضی که جناب اسکافی برابر آن معارض فتوا می دهد که مهر به وسیله آمیزش ملک زوجه می شود دلیل او چیست؟

مشابه این در روایات بعدی هم هست روایت دوم این باب که مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنْ الْعَمْرِيِّ» که قبلاً خواندیم این «ابو محمد بوفکی» این «بوفک» قریه ای از قریه های نیشابور است و این جناب عمرکی هم از اصحاب ما است و مورد وثوق هم هست بزرگان دیگر را که مطرح نمی کنیم چون معروف هستند به ثقه و چندین روایت هم از اینها خوانده شد او چون ناشناخته بود عرض کردیم او اهل یکی از روستاهای نیشابور است «عَنْ عَلِيٍّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَام» - اینجا معمولاً باید ضمیر را تشبیه بیاورند نه مفرد یک وقت گفتیم «أبي جعفر» باید بگوییم «عليهما السلام» نه «عليه السلام»، وقتی گفتیم «موسی بن جعفر» باید بگوییم «عليهما السلام» نه «عليه السلام» - «عَنْ أَبِيهِ أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ عَلَى وَصِيفٍ». قبلاً «وصیف» گذشت که «وصیف» آن نوجوان است که هنوز بالغ نشده آن نوجوانی که کمتر از «مُراق»، «مُراق» یعنی کسی که در آستانه بلوغ است. «بالغ» داریم و «مُراق» داریم و «وصیف»؛ «بالغ» که مشخص است، «مُراق» یعنی در آستانه بلوغ است، «وصیف» یعنی در آستانه مُراق شدن است. «عَلَى وَصِيفٍ» یک برده ای که نوجوان بود «فَيَكْبُرُ عِنْدَهَا» بزرگ می شود این نوجوان و این شخص هم «و»

يُرِيدُ أَنْ يُطَلِّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ عَلَيْهَا نِصْفُ قِيمَتِهِ يَوْمَ دَفَعَهُ إِلَيْهَا^۱ «أَوْ يَوْمَ دَفَعِهِ إِلَيْهَا» این نوجوان برده است عبد است او را مهریه این زن قرار داد حالا قبل از مساس طلاق داده شد اینجا باید چکار بکنند؟ فرمود به اینکه این نوجوان را قیمت می‌کنند نصف قیمت مال او است نصف قیمت مال این است منتها آن روزی که دادند قیمت نصف را باید برگرداند آن رشدی که کرده است مال زوجه است، اگر زوجه مالی که مهر نشود چگونه از قیمت آن و از نصف قیمت آن طرفی ببندد؟

پرسش: ...

پاسخ: نه، غرض آن است که عقد دوتا کار می‌کند: یکی محرمیت ایجاد می‌کند یکی مهر را ملک می‌کند منتها مهر نه جزء عقد است نه شرط عقد، اگر یک عقد ازدواجی باشد که مهر ذکر نشود، نشود ولی وقتی که - این در جلسات قبل گفت در دو فصل مطرح می‌شود - شرط اگر به عقد برگردد یک حکم دارد، به مهر برگردد یک حکم دیگری دارد برای همین است، مهر نه جزء عقد است نه شرط عقد است ولی وقتی که جزء متعلقات عقد قرار گرفت و گفته شد «أنکحت کذا بکذا علی المهر المعلوم» اینجا معلوم می‌شود که ملک او می‌شود و اگر نه که هیچ اگر آمیزش نشد که هیچ و اگر آمیزش شد «مهر المثل» است اما اینجا هم که می‌فرماید نصف آن معلوم می‌شود که مهر ملک او می‌شود تا تنصیف بشود.

حالا در این جهت همان‌طوری که معروف بین اصحاب (رضوان الله علیهم) است اختلافی نیست عمده قول إسکافی است گرچه او یک نفر است یا مثلاً احياناً ممکن است موافق دیگری هم داشته باشد و گرچه قول او خیلی مورد اعتماد اصحاب نیست اما روایاتی که او استدلال کرده است روایاتی است که به هر حال شغل فکری ایجاد می‌کند

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۹۳.

آن روایات کم هم نیست. آن روایات را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۲۱ صفحه ۳۱۹ باب ۵۴ ذکر کرده است آن روایات این است که بدون آمیزش مهر ملک زوجه نمی شود. مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد «عبدالله بن سنان» می گوید که من در خدمت پدرم به حضور امام صادق (سلام الله علیه) مشرف شدم «سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ»؛ «عبدالله بن سنان» می گوید که پدرم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) استفتاء کرد من هم آنجا حضورشان نشسته بودم «سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأُدْخِلَتْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَمَسَّهَا وَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا حَتَّى طَلَّقَهَا هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ مِنْهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ» این جواب سؤال اول. «قِيلَ لَهُ فَإِنْ كَانَ وَقَعَهَا فِي الْفَرْجِ وَ لَمْ يُنْزَلْ فَقَالَ إِذَا أَدْخَلَهُ وَجَبَ الْغُسْلُ وَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ» دوتا مسئله است که در کنار هم سؤال کرد اول سؤال از عده است که اگر طلاق قبل از مساس رُخ داد این زن عده دارد یا می تواند بدون عده شوهر کند؟ حضرت فرمود وقتی که «غیر مدخول بها» باشد عده ندارد «إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ» و در روایات هم هست که عده حق شوهر است که حرمت او هم محفوظ بماند. فرمود «إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ» عده ندارد این سؤال و جواب که در بحث عِدَّة این روایت خواهد آمد و اگر معارضی دارد بیان می شود و گرنه مورد عمل است. اما مسئله دومی که پدرم از حضرت امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کرد این بود که عرض کرد: «فَإِنْ كَانَ وَقَعَهَا فِي الْفَرْجِ وَ لَمْ يُنْزَلْ» اگر مساس حاصل شد ولی آبی از او خارج نشد چون شما گفتید «إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ» حالا اگر مساس حاصل شد و مائی نیامد حضرت فرمود این حکم آنجایی که گفتیم «إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ» عده برای ماء است نه غسل و نه مهر و مانند آن «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أَدْخَلَهُ وَجَبَ الْغُسْلُ». یک؛ «وَ الْمَهْرُ»، دو؛ «وَ الْعِدَّةُ»، سه؛ آنجا که ما گفتیم حرمت آن حکمت است و نه علت لذا «مدخول بها» ولو انزال هم نشده باشد عده دارد. حالا

مسئله «غسل» با «احکام غسل» جداگانه مطرح می‌شود. مسئله «عده» در باب «طلاق» جداگانه مطرح می‌شود یعنی همین روایت در سه جای «فقه» مطرح می‌شود اما عمده مهر است که فرمود اگر چنانچه آمیزش شد مهر ثابت می‌شود اگر آمیزش نشد مهر ثابت نمی‌شود حالا اگر چنانچه قبل از مساس طلاق داد هیچ چیزی را مالک نیست. این معارض است با روایتی که می‌گوید زن به مجرد عقد مالک می‌شود چون در سؤال سائل در آن مهریه‌ای که صد گوسفند بود اصلاً سؤال سائل این بود که مساس حاصل نشد و طلاق قبل از دخول بود.

روایت سوم این باب «فِي رَجُلٍ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ قَالَتْ إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ»^۱ این مفهوم دارد که اگر آمیزش نشد مهر ثابت نمی‌شود.

روایت چهارم که مرحوم کلینی «عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَحْتَرِيِّ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد این است که «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ» این سه امر حاصل می‌شود «وَجَبَ الْمَهْرُ»، یک؛ «وَالْعِدَّةُ»، دو؛ «وَالْغُسْلُ»^۲ سه.

روایت پنجم این باب که باز مرحوم کلینی «عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرد این است «إِذَا أُولِجَتْ» دخول - «يُؤْلَجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُؤْلَجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ»^۳ این است - «فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ وَالْجُلْدُ وَالرَّجْمُ وَوَجَبَ الْمَهْرُ»^۴ اگر حلال بود که مهر است و حکم خاص دارد اگر حرام بود یا حدّ است یا تعزیر است و مانند آن.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

۳. سوره حج، آیه ۶۱؛ سوره لقمان، آیه ۲۹؛ سوره فاطر، آیه ۱۳؛ سوره حدید، آیه ۶.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

روایت شش این باب «يُوُسَّ بْنَ يَعْقُوبَ» می‌گوید من از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) شنیدم که فرمود: «لَا يُوجِبُ الْمَهْرُ إِلَّا الْوَقَاعُ فِي الْفَرْجِ».^۱ دلالت این روایت خیلی قوی‌تر است و قدرت معارض بودن آن هم خیلی بیشتر است و حرف إسکافی را تأیید می‌کند که هیچ چیزی مهر را تثبیت نمی‌کند مگر ایلاج.

روایت هفتم: «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» می‌گوید «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَتَى يَجِبُ الْمَهْرُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ بِهَا»^۲ پس قبل از آمیزش مهر ثابت نمی‌شود.

روایت هشتم این باب «حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) «فِي رَجُلٍ دَخَلَ بِامْرَأَةٍ» حضرت فرمود: «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ وَالْعِدَّةُ»^۳ حالا یا «مهر المسمى» است یا «مهر المثل»، این مهر ناظر به «مهر المسمى» نیست، اگر «مهر المسمى» شد یعنی در متن عقد ذکر شد حکم دیگری دارد.

روایت نهم که آخرین روایت این باب است مرحوم کلینی از «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» نقل می‌کند که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم «عَنِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ مَتَى يَجِبُ عَلَيْهِمَا الْغُسْلُ» او اصلاً از مهر سؤال نکرد از حکم غسل سؤال کرد حضرت سه حکم را اینجا اضافه کردند و فرمودند: «إِذَا أَدْخَلَهُ» یعنی این عضو را داخل کرد «وَجَبَ الْغُسْلُ وَالْمَهْرُ وَالرَّجْمُ»^۴ اگر حلال بود که مهر هست، اگر حرام بود که رجم است، در «کلتا الصورتین» مسئله غسل واجب است اینها تأیید می‌کند قول مخالف را حالا جمع‌بندی - إن شاء الله - در جلسه آینده.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۰.